

اسطوره های جنسیتی که از زنان استفاده ابزاری می کنند:

دیدگاهی از فرانتلین هند

سريلاتا بتلی والا و دیپا دهانراج

بنیادگرایی مذهبی و اصلاحات اقتصادی نئولیبرال در هند، در حال تبدیل کردن زنان فقیر و عادی به ابزار و عواملی جهت ناتوانایی خودشان می شود. اگرچه این دو نیرو به طور هماهنگ و با هم وارد عمل نمی شوند، هر دو در حال بازسازی روابط جنسیتی و سایر روابط قدرت در اجتماع هستند، در حالیکه ما این جنبش را در جایی دیگر تجزیه و تحلیل کرده ایم (دهانراج، بتلی والا و میسرا ۱۳۸۱). در این فصل از مقاله به بررسی چندین اسطوره ی جنسیتی مشخص می پردازیم - و یا به عبارتی بهتر، مجموعه ای از اسطوره ها - که از آنها جهت تبدیل زنان به ابزاری برای برنامه های بنیادگرایی و اقتصاد نئولیبرال در هند استفاده می شود. طرز عمل این اسطوره ها در دو بافت مورد تجزیه و تحلیل قرار می گیرد: الف) دریافت یک برنامه ابتکاری دولت جهت کاهش فقر در جنوب هند، و ب) در مورد زمینه و بافت سیاست رزرو کردن چوکی برای زنان در پنچایاتس (شوراهایی که به طور محلی انتخاب می شوند).^۱

در ابتدا، ما لیم به این نکته تاکید کنیم که قصد نداریم به عنوان یک ناظر آکادمیک، تحلیلی انتقادی ارائه دهیم و یا اشتراک خود را در این جریان انکار کنیم. در واقع، انتخاب این مثالها - تا اندازه ای - توسط دخالت و حضور خودمان و بسیاری از همکاران نزدیک تحت تاثیر قرار گرفته است. ما، هم از طریق نقش های گذشته مان در عمل گرایی توده مردم و آموزشهای فمینیستی (جنبش اصالت زنان) شریک و دخیل بوده، و هم مدافع ارتقاء اسطوره های جنسیتی و حکایتهای فمینیستی بوده ایم و نکته اینجا است که اخیراً متوجه این امر شده ایم. بنابراین هدف ما در اینجا گذاشتن انگشت انتقاد و سرزنش بر روی کسی نیست. این تجزیه تحلیل در نتیجه بررسی های انتقادی فرضیه ها و مداخلت های گذشته خودمان و دیگران شکل گرفته است. ما بر این باوریم، زمانی که تمامی فمینیستها (طرفداران جنبش اصالت زنان) از طرفداران فعال گرفته تا مدافعان این خط مشی و محققان، تمامی فرضیه ها و استراتژی های گذشته را مورد استنطاق قرار دهند، لحظه ای تاریخی تلقی خواهد شد زیرا در غیر اینصورت یا خطر در حاشیه قرار گرفتن را به جان می خرند و یا اینکه توسط نیروهای طغیان گر مرد سالاری، بنیاد گرایی مذهبی و نئولیبرالیزم لگام گسیخته مورد استفاده ابزاری قرار می گیرند.

مجموعه اسطوره های جنسیتی

در دسترس قرار دادن منابع اقتصادی - مانند اعتبار - برای زنان فقیر، باعث توانمندی سراسری آنان خواهد شد.

این اسطوره نشأت گرفته از تلاشهای موفقیت آمیز فمینیست ها در راستای سپردن منابع اقتصادی به دست زنان، به رسمیت شناختن نقش زنان در اقتصاد خانواده و حمایت از رهبری زنان در توسعه محلی است. تلاشهای فمینیست ریشه گرفته از اطلاعات تجربی و درک این موضوع است که قدرت اقتصادی و دسترسی به منابع تولیدی، نقشهای سنتی جنسیتی و اجتماعی را تضعیف خواهد کرد و زنان فقیر را تا آن حد توانمند خواهد ساخت که خود تقاضای تغییرات بیشتری خواهند کرد. اگرچه این استراتژی ها در حال نشان دادن منطق انتصاب زنان در سرمایه گذاری است، ولی به سرعت مبدل به شعارهای انکشافی شده اند: زنان فقیر به سرمایه های مناسب اقتصادی و سیاسی مبدل شده اند. در سطح بین المللی، بانک جهانی، USAID، DFID، و سایر سازمانهای خصوصی و دو جانبه از این فرمول جدید استقبال کرده و مشتاقانه در حال ترویج گروههای خودیاری و برنامه های اعتبار و پس انداز زنان هستند. این گروهها از طریق برنامه هایی چون مقام های ریاست زنان و توسعه

^۱ در این مقاله، هدف ما از اسطوره های جنسیتی بینشهای فمینیستی است که حین تغییر به یک عقیده متعارف به اسطوره مبدل شده اند. به همین نحو، منظور ما از حکایتهای فمینیستی فرضیه ها، تجزیه ها و تحلیل هایی است که استراتژی هایی را تحت تاثیر قرار داده که توسط خود فمینیستها شکل گرفته است. بعضی از اسطوره های جنسیتی مشکل ساز امروز تنها یک ایده و یا نظر نیستند بلکه آنها شبکه ای به هم پیوسته از عقاید و دیدگاه ها هستند.

طفل (DWCRA)، ایندیرو ماهیلا یوجانا و سویامسیدها تشکیل می شود. ایجاد مقام های ریاست مخصوص برای قرضه های کوچک در داخل بسیاری از شعبات ولایتی DDWCRA داستانهای خاص خود را در این زمینه دارد.

پندار غلطی که در اینجا شکل گرفته است به طرز خوبی توسط ماری جان خلاصه شده است. وی مشاهده کرد که در مطالعه ای سراسری ملی مانند مطالعه شرم شکتی (کمسیون ملی زنان خویش فرما و زنان استخدام شده در بخش غیر رسمی ۱۳۶۷) حجم وسیعی شواهد و مدارک وجود دارد که دلالت بر بار کلان مسئولیت بردوش زنان خویش فرما و زنان مشغول در بخش غیر رسمی است. این زنان با شکیبایی و خویشتن داری این مسئولیتها را بر عهده می گیرند؛ ولی برای طرفداران نئو لیبرال، "این یافته ها دیگر مباحث مربوط به استثمار زنان نیست بلکه مدرک و شاهدهی دال بر بهره وری و کارایی آن است" (جان ۲۴۷: ۱۳۸۳). به مرور زمان این زنان فقیر و مستمند به عنوان افرادی بسیار با پشتکار و سختکوش تلقی می شدند که صادق هستند، به راحتی می شود آنها را بسیج کرد، و گیرنده اعتباری/قرض کم خطری خواهند بود. این زنان با فداکاری و از خود گذشتگی برای بهبودی شرایط خانواده و جامعه خود کار می کنند و بنا براین بهترین عامل برای کاهش فقر هستند. از لحاظ سیاسی، تصور بر این است که این زنان به زودی مبدل به رای دهنده گان وفا دار و بهترین ماموران خود خوانده قانون علیه فساد خواهند شد. ظاهرا بسیاری از این تصورات کلیشه ای، اساسا درست به نظر می رسد. ولی اسطوره سازی زمانی سر بر آورد که خصوصیتهای ناشی از تقلا و تلاش زنان برای بقاء، به جای اینکه نشان دهنده تعهد فمینیستها به توانمندی آنها باشد، مبدل به هدفهای اقتصادی و سیاسی شد. در هند، یکی از نامدارترین مروجان این اسطوره، وزیر ارشد ایالت اندرا پرداش، آقای چندرابایونی دو بود. علاقه وی به سیستمهای مدیریتی اشتراکی باعث شده بود که لقب CEO ایالت اندرا پرداش را به او نسبت بدهند. از سال ۱۳۷۸، رژیم وی پروژه بازسازی اقتصادی را آغاز کرد و آقای نی دو بر آن شد که زنان روستایی را به عنوان ابزار کلیدی در استراتژی سیاسی خود جهت ماندن در قدرت استفاده کند. این پروژه بازسازی اقتصادی شامل اجزاء و عناصر کلیدی و مهم فقر زدایی بود که جهت افناع کردن توده ای از روستائیان فقیر به کار می رفت. چرا که به احتمال بسیار کم این روستائیان از بی نظمی، انگیزه های رو به رشد سرمایه گذاری و لغو موانع اداری که شرایط را برای طبقه های مرفه شهری تسهیل کرده است، سود می برند. شیوه کار آقای نی دو به این ترتیب بود که سازمانهای غیر دولتی، که مالک آن دولت بود، (و به تمسخر GONGO یاد می شد) توسط ماموران دولتی نخبه هندی اداره می شد. آقای نی دو این موضوع را هم برای کادر حزب خود و هم برای ماموران دولت روشن کرده بود که اجرای برنامه فقر زدایی تنها از طریق گروههای زنان از قشر مردم عادی عملی خواهد بود. سیاست روز هند این واقعیت را نشان می دهد که تنها حامیان سیاسی که وی علاقه مند به سرمایه گذاری روی آنها است، زنان بودند. وی این زنان را با خصوصیتهای "فقیر"، "روستایی" و "اجتماع" تلفیق کرده بود.

بنابراین بزرگترین برنامه کاهش فقر در دولت به طور مطلق به زنان روستایی تمرکز یافته بود: پروژه ابتکاری فقر ناحیوی که توسط بانک جهانی تمویل می شد (CDIP) با بودجه ای بالغ بر ۲۶۰۰۰ میلیون روپیه ی هندی (۵۵۳ میلیون دالر، ۳۳۳ میلیون پوند بریتانیای کبیر) در ۲۰ ناحیه ی ایالت اجرا شد. با رهبری ماموران نخبه خدمات اداری هند، این پروژه با شناسایی تشکیلات بالقوه از زنان روستایی در سطح قریه شروع شد (گروههای خودیاری، مهیلا ماندلس، بهاجان مندلیس)^۲. به طور همزمان، از سازمانهای غیر دولتی خواسته شد تا برای گروههای زنان آموزشهایی در رابطه با مسائل جنسیتی، فعالیتهای درآمدزایی و مهارتهای مالی مانند حسابداری و دفتر داری ارائه کنند.

اگر چه در ابتدا این پروژه به این منظور طراحی شده بود که خود گروههای زنان پروژه های محلی خود را اولویت بندی کنند (به انضمام سرمایه های اجتماع مانند پمپ آب آشامیدنی)، ولی این پروژه به سرعت تبدیل به پروژه ای جهت قرضه دادن به تک تک زنان و فعالیتهای درآمد زایی تقلیل یافت. بسیار زود، زنان بسیار فقیر از این شبکه خارج شدند چرا که قادر نبودند حق عضویت هفتگی این گروههای خودیاری را بپردازند. در مدت کوتاهی، تنها زنانی که ظرفیت داشتن درآمد ثابتی را داشتند در گروهها باقی ماندند. این پروژه حتی سعی بر این داشت که دسترسی و روابط زنان را با بازار ها بهبود ببخشد. به عنوان نمونه، زنانی که تمر هندی را جمع آوری و به فروش می رساندند، معمولا توسط دلالان فریب داده می شدند. این دلالان نرخ خرید را پایین می

^۲ این نامها اشاره با کلویهای زنانه دارد که معادل انجمن همسرایان در غرب است.

آوردند و از ترازوها و سنگ وزنه های دستکاری شده و جعلی استفاده می کردند. به همین دلیل سیستم اینترنتی جهت چک کردن نرخ های روزانه به بازار معرفی شد که هدف آن توانمند کردن زنان از لحاظ قدرت داد و ستد و معامله گری بود. ولی بسیاری از زنان قادر به کاربرد این قدرت نبودند، چرا که شدیداً به فروشندگان قرضدار بودند. در حقیقت گروههای خود-یاری ساختاری چندان قدرتمند نبودند که از طریق آن بتوان معیارهای اندازه گیری و سنگ وزنه ها را به چالش گرفت و یا ارزش بها را خریداری کنند - در حالیکه شرکتهای تعاونی و یا اتحادیه های تجاری ممکن است قادر به این کار باشند - به خصوص به این دلیل که آموزشهای حقوقی و بالا بردن مهارت کارهای گروهی شامل استراتژی سازماندهی این گروهها نبوده است.

سازمان دهندگان محلی پروژه نیز شروع به اعمال فشار بر روی زنان کردند تا قرضه های تولیدی متعدد را بگیرند؛ در نتیجه تعداد ساعات کاری این زنان به طور شدیدی افزایش پیدا کرد- و راهی دیگر هم وجود نداشت که این زنان بتوانند هم سطح با قرضهای روز افزون خود باقی بمانند. دختران بزرگتر خانواده مجبور بودند که مکتب را ترک کنند تا بتوانند کارهای معیشتی داخل خانه را که دیگر مادران نمی توانستند انجام بدهند، بر عهده بگیرند. اگر شخصی می توانست سوده های این معامله گری ها را به معاش تبدیل کند، در آمد خالص هیچ کدام از آنها نمی توانست از حداقل معاش روزانه بالا برود. در کارگاه آموزشی در مورد "بازنگری قرضه های کوچک" که در آخرین جلسه عمومی اجتماعی جهان (World Social Forum) در بمبئی برگزار شده بود، زنان روستایی از مناطق مختلف کشور با احساسات در مورد بار مسئولیت قرضه های متعدد صحبت می کردند و از اینکه چگونه بازپرداخت قرضها باعث افزایش حجم کار آنها در سطح غیر انسانی شده، ابراز نارضایتی می کردند. ولی همچنان این پروژه ها از این زنان به عنوان مدل برای سرمایه گذاری استفاده می کنند و جای تعجب هم نیست چرا که تنها شاخصی که آنها استفاده می کنند، برگشت ماهوار پول نقد است. به علاوه، مردان روستاهایی که این پروژه ها در آنجا اجرا می شود، بسیار کج خلق و بی میل شده اند. زنانی که با مبالغ زیادی پول سرو کار دارند به منبعی جهت تحقیر و سرزنش مبدل شده اند؛ مردان هرگز نتوانستند حجم کار سنگین زنان و قرض ها را یا درک و یا تجلیل کنند. بنابراین، جدا از کارهای طاقت فرسای شدید و طولانی و نگرانی در مورد افزایش بهره قرضه ها و بازپرداخت ها، زنان مجبور هستند که با خصومت رو به رشد (واحد احتمالاً خشونت) مردها دست و پنجه نرم کنند.

اگرچه از همه مشکل ساز تر، پنداشت پنهان در درون استراتژی اینگونه پروژه ها است: زمانی که پول به صورت قرضه در اختیار زنان قرار می گیرد، مسئولیت بهبود بخشیدن سرنوشت و زندگی آنها بر عهده خودشان است و نقش دولت در اینجا ختم شده است. در عین حال این بخشندگی حزب حاکم، باعث به دست آوردن شهروندی و وفاداری زنان روستایی خواهد شد و آینده سیاسی حزب را تامین خواهد کرد. نمایندگی زنان به جای بودن یک عامل سیاسی، به بودن مامور گماشته شده، مصرف کنند و مستفید از برنامه های اعتباری و سرمایه گذاری های کوچک دولتی تغییر یافته است و منابع دیگری هم وجود ندارد که جهت بهبود و ترقی زندگی روزانه از آنها استفاده شود. به عنوان مثال، هیچگونه سرمایه گذاری جهت فراهم آوری سوخت برای پختن، آب آشامیدنی نزدیک خانه، و یا نگهداری روزانه از اطفال خرد وجود ندارد که با آن بتوان بازگشت دختران بزرگتر به مکتب را تسهیل کرد. زنان بیش از حد مصروف کسب در آمد و پرداخت قرضه ها هستند و وقت و انرژی کافی برای مشارکت در امور اجتماعی و یا سازمان دادن سایر مسائل را ندارند.

از قضای روزگار، این مکان درست همان منطقه از هند است که زمانی شاهد حضور عظیم زنان روستایی در حرکتی سیاسی با مقیاس بسیار کلان در رابطه با زمین و حداقل دستمزد بود. این تظاهرات و اعتراضات علیه افزایش قیمت مواد و کالاهای اساسی و فروش مشروبات کشور بود. خانواده ها را به فقر گرفتار کرده بود و از طرفی دیگر خزانه های ایالت با سود این فروشات پر شده بود. و بسیار عجیب است که زنان همین منطقه، تبدیل به ابزارهای منفعل برنامه های فقرزدایی تک منظوره ایالتی شده اند و ظرفیت لازم برای مذاکره با چنین طرح و خطی مشی را ندارند.

بنابراین جای تعجب نیست که حزب تلوگودسم آقای نی دو متحمل بی نظمی و اغتشاش تحقیر آمیزی در انتخابات ایالتی اندرا پرادش در ماه ثور ۱۳۸۳ شود. اطلاعات انتخاباتی حاکی از آن بود که زنان و مردان مناطق روستایی تقریباً همگی با هم علیه حزب او رای داده بودند که نشان دهنده رد غضبناک استراتژی سیاسی و خطی مشی او

است. آشکارا، زنان فقیر منطقه از طریق صندوقهای رای باری دیگر عاملیت سیاسی خود را ادعا کرده بودند. از آن زمان به بعد برنامه DPIIP به فعالیت خود ادامه داد ولی در سطح بسیار محدودی، پیامی که توسط زنان (و مردان) فرستاده شده بود، در سایر احزاب سیاسی به انضمام جانشینان آقای نی دو انعکاس پیدا کرده بود.

اتخاذ چنین تدابیر باریک و محدود در استراتژیهایی که تمرکز آن روی اعتبار است غیر معمول نیست. در دهه گذشته، کارمندان برک BRAC، سازمان غیر دولتی بنگلادش که شهرت آن به خاطر برنامه های فقرزدایی در حجم کلان و با تمرکز روی زنان است، این حقیقت را در مروری بر تاثیر جنسیتی کارشان اذعان کرده اند:

شواهد نشان می دهد که مشارکت در برنامه های برک نقش اقتصادی زنان را تقویت کرده بود، و تا حدی توانمندی زنان را که از لحاظ تحرک و پویایی، امنیت اقتصادی، دانش حقوقی، تصمیم گیری و رهای از خشونت درون خانواده سنجش می شد، افزایش یافته بود. اگر چه، حقیقتی که به طور گسترده در میان کارمندان برک اذعان می شد این بود که وظایف و مسئولیتهای ناشی از انتقال اعتبار، اهداف تغییرات اجتماعی نهفته در آن را تحت الشعاع قرار داده بود (رئو ستورات و کله هر ۱۳۷۸:۴۳).

اینگونه برنامه های کاهش فقر به طور آشکارا ریشه گرفته از چارچوبهای ایدئولوژیکی هستند. برنامه DPIIP و شیوه ظالمانه اجرای آن نشان دهنده تاثیر سنگین مدل نئولیبرال است. این برنامه ثابت کرد که مردم - که در اینجا زنان هستند - در بهبود اقتصاد آنها در غیر سیاسی ترین و بی اختیارترین وجه ممکن مشارکت کردند. آنگونه که لوسی تی لور استدلال می کند، برنامه نئولیبرال، دولت را ملزم می کند کسانی را که "گذشته سیاسی شده خود را فراموش کرده، نکرده اند" مصروف و دور از راه خطر نگه دارند و یا اینکه آنها را از ملاحظات سیاسی منحرف کرده و غرق مسائل کوچک و پیش افتاده کنند (۷۸۵: ۱۳۷۵).

استدلال تی لور بر این است که برنامه نئولیبرال از شهروندان می خواهد تا هویت اصلاح شده دولت را به عنوان تسهیل کننده - و نه عامل کلیدی - بهبود فردی و اجتماعی قبول کنند. این برنامه همچنین خواستار هویت های دوگانه فرد و شهروند است - یعنی شهروندی که فعال و از لحاظ اجتماعی مسئول است و فردی که فعال و از لحاظ اجتماعی مسئول است و خود او مسئول سرنوشت خودش است. قوانین نئولیبرال برای شهروند زن، که به طور عینی آن را در پروژه اندرا پردازش شاهد بودیم، کاملا آشکار و واضح بود: شرایط اقتصادی خانواده تان را بهبود ببخشید، در توسعه اجتماع محلی خود مشارکت کنید (اگر وقت داشتید)، به ایجاد و راه اندازی سازمانهای محلی (غیر سیاسی) مانند گروههای خود-یاری کمک کنید؛ و تا آن زمان انرژی فیزیکی و یا سیاسی کافی نخواهید داشت که با آن بتوانید این مدل را به چالش بگیرید. این قوانین نوعی خط مشی غیر سیاسی را حفظ و حمایت می کنند. خط مشی ای که نیرو و انگیزه لازم جهت صعود و پیشرفت را نمی سازد. بسی جای خرسندی است که زنان اندرا پردازش این اجازه را ندادند که از آنها استفاده ابزاری شود و صرف به یک ابزار تقلیل یابند. خواننده گان این مقاله شاید تعجب کنند که چرا ما تا این حد در مورد غیر سیاسی شدن زنان فقیر نگران هستیم. شاید بپرسید که "به نظر شما این خوب نیست که زنان دسترسی بیشتری به منابع تولیدی به داشته باشند؟". جواب این سوال صدها کیلومتر دورتر نهفته است. تجربه ایالت گجرات به همراه باسابقه ترین و بزرگترین شبکه از گروههای درآمدزایی و اعتباری زنان است که چنین خوشبینی هایی را مورد چالش قرار می دهد. اینجاست که ایدئولوژیهای ضدفقر، بنیادگرایی و دیکتاتوری و کادرهندی آنها، که اکثر مورد چالش و مزاحمت قرار نگرفته اند، سیاستهای خشن خود را روی مردم عادی اعمال می کنند. این امر تا آنجا به اوج خود می رسد که قتل عام سازماندهی شده و هولناکی علیه اقلیت مسلمانان (بدترین نوع از زمان تقسیم بندی هند در سال ۱۳۲۶ که بیشتر زنان مسلمان مورد هدف قرار گرفته بودند) در اوایل سال ۱۳۸۱ رخ می دهد. با وجود برنامه های گسترده با هدف بالا بردن توانمندی اقتصادی زنان عادی که توسط سازمانهای غیر دولتی ارائه می شد (سازمانهایی که ادعای ارتقاء سیستم ارزش اتحاد و شکیبایی و مدارا را می کردند)، به نظر می رسد زنان مسلمان و هندو عضو این شبکه ها از فریب الوقوع بودن قتل عام اطلاع نداشتند، و یا زمینه را برای گفتگو و بحث در مورد تبلیغات ایجاد و گسترش نفرت و انزجار در سال قبل از وقوع قتل عام، فراهم نمی کردند (خان، ۱۳۸۱). در همسایگی بسیار نزدیک این زنان، پریشاد هندو ویشوا، بنیادگرای بسیار مهاجم، به طور فعال زنان را به نظامی شدن تشویق و بسیج می کرد و آموزشهای نظامی برایشان فراهم می کرد (تا خود را در مقابل

غریزه های جنسی سیر ناشدنی مردهای اقلیت حفظ کنند). به نظر باور نکردنی می آید چطور هیچیک از این مسائل مورد توجه زنان عضو گروههای خویش فرما و گروههای سرمایه گذاریهای کوچک و یا سازمانهای غیر دولتی قرار نگرفته بود. آیا به این خاطر بود که - همانند مورد BRAC - زنان تا حدی مصروف و سرگرم فعالیتهای اقتصادی بودند که هرگز وزیدن بادهای جریانهای سیاسی را در درون روستا و مناطق اطراف خود احساس نمی کردند؟ و یا به خاطر اینکه بحث سیاست کلانتر هرگز در آجندای جلسات هفتگی و یا ماهوار گروههای زنان گنجانیده نشده بود؟

تصویری را که می بینیم بسیار آزاردهنده است. از یک طرف، دولت و متحدان بین المللی نه تنها در حال ارتقا و ترویج برنامه های کوتاه اندیشه گروههای خود- یاری زنان روستایی و شهری است، بلکه به ترویج نوعی شهروندی و مشارکت هستند که در سطح وسیعی از زنان استفاده ابزاری می کند و عاملیت و قدرت سیاسی آنها را از هم می پاشد. از طرفی دیگر، سازمانهای بنیادگرا و احزاب سیاسی به منظور پیشبرد برنامه های خود، به طور فعال در حال بسیج و تجهیز زنان از هر طبقه جامعه هستند. بسی جای ترس است ولی باید این موضوع را در ذهن داشته باشیم که در هند، تنها نیرویی که هم اکنون علاقه مند به توانمند کردن زنان به عنوان فاعلان سیاسی است، صرف جنبشهای بنیادگرایی هندو است.

مجموعه اسطوره های جنسیتی

اگر زنان به قدرت سیاسی دسترسی پیدا کند، سیاست و خط مشی هایی را انتخاب خواهند کرد که برابری اجتماعی و جنسیتی، صلح و توسعه پایدار را ترویج خواهند کرد. لذا، سهمیه بندی و یا سایر طرق جهت اطمینان از نسبت بالای حضور زنان در گروههای انتخاب شده، این نهاد ها را تغییر خواهد داد. بعد ها زنان سیرت فرهنگ سیاسی و بکارگیری قدرت عامه را تغییر خواهند داد.

فهم اینکه چه زمانی این افسانه به وجود آمد چندان سخت نیست (فکر می کنیم زمانی در دهه ۱۳۴۹). سلطه مردان بر قدرت عامه و سیاست منجر به نابودی زندگی، انسانیت و خود کره زمین شده بود. حتی در به اصطلاح "دموکراسی های لیبرال"، همانگونه که مرحوم کلوید اکه اشاره می کند، اندیشه دموکراسی به حداقل ترین نسخه خود تقلیل یافته است تا جایی که مهمترین منفعتی که شهروندان از آن بهره مند می شوند حمایت و پشتیبانی قدرت دولتی است (اکه ۱۳۷۵). در حالیکه فمینیستهای شمال و جنوب شروع به گسترش و عمیق کردن فهم خود از ریشه های تبعیض جنسیتی کردند، بر این باور شدند که دسترسی زنان به قدرت و توانایی تصمیم گیری در قلمرو ملی به اندازه تغییر روابط قدرت در حوزه خصوصی خانه در دستیابی به برابری جنسیتی، ضروری و حیاتی است (بیانیه و سکویی برای عمل سازمان ملل متحد در بیجینگ، مقصد های استراتژیک، هدف ۱، هدف ۲). با نگاهی به گذشته و بودن بخشی از این روند، بر این باور هستیم که تعدادی پنداشتهای نهفته و آشکار زیر بنای این تجزیه و تحلیل بوده است که شامل:

تغییر موقعیت و شرایط زنان (یانگ ۱۳۶۷) - یعنی جواب دادن به نیازهای عملی و استراتژیکی - را تنها می توان از طریق تغییر سیاسی به مقیاس کلان به دست آورد و پایدار نگه داشت. این تغییرات سیاسی می تواند شامل قادر ساختن خط مشی ها و قانون جهت حمایت و اجرای حقوق زنان باشد، از طریق کانالهای ذیل:

- نمایندگان زنان در گروههای سیاسی جهانی، ملی و محلی عوامل برابری جنسیتی و حقوق زنان را پیش خواهند برد و انگیزه و عزم لازم برای چنین تغییری را استوار نگه خواند داشت.
- حضور توده ای زنان منتقد در نهاد های سیاسی باعث ابتکار سیاستهایی در زمینه توسعه و روابط بین الملل خواهد شد. این سیاستها به گسترش عدالت اقتصادی و اجتماعی و صلح از طریق تقویت و ترویج راه حل های غیر خشن و بدون درگیری، توسعه پایدار و عدالت اجتماعی، دسترسی و حمایت کامل از حقوق بشر و اولویت دادن مردم و محیط زیست به سود خواهد پرداخت.
- حضور توده ای زنان منتقد در نهاد های سیاسی باعث تغییر در ماهیت قدرت، خود عمل سیاست از طریق ارزشهای تشریک مساعی و همکاری، نگه داشتن قدرت به عنوان یک امانت (داشتن قدرت به جای مردم نه

روی مردم)، عمل کردن در نهایت شفافیت، صداقت و جوابگویی به مردم خواهد شد. به عبارتی دیگر، اعتقاد بر این بود که زنان سیاست را به گونه ای متفاوت بازی می کنند و قدرت به نحو شفاف تری استعمال خواهد شد.

با معرفتی که از وقوع این امر حاصل شده، متوجه می شویم که چگونه این پندارها فهم محدود ما را از شهروندی انعکاس داده است، و چگونه تبعیت نه تنها به شیوه ای جنسیتی بلکه از طریق سایر مقوله های منطقی اجتماعی ساخته شده است. فرض ما بر این بود که شهروندی، حوزه ای ثابت و محدود است. ولی " شبیه روابط قدرت، حقوق شهروندی ثابت نیستند، بلکه اهداف کشاکشهایی هستند که می بایست محافظت شود، دوباره تفسیر و تعبیر شود و گسترش یابد" (میر و مور ۲: ۱۳۸۳). ما صرف بر این باور بودیم که زمانیکه زنان به قدرت سیاسی دسترسی داشته باشند، جهت برابری و عدالت بیشتر تلاش خواهند کرد.

فشار برای کشیدن زنان در سیاست تا اواسط دهه ۱۳۴۹ در بسیاری از بخش های کشورهای توسعه یافته و کشورهای در حال توسعه به وضوح نمایان است. تا دهه ۱۳۶۹، چندین کشور اروپایی، ایالت متحده آمریکا، و کشورهای در حال توسعه مانند هند، فیلیپین، آفریقای جنوبی، اوگاندا، برزیل، شیلی، مکزیکو و بسیاری دیگر تعداد زیادی زن در احزاب سیاسی و نهادهای حکومتی خود در سطوح مختلف داشتند. در بعضی بافتها به ویژه در هند و آفریقای جنوبی - عوامل "کششی" مانند سیستم سهمیه بندی استفاده می شد؛ در بعضی دیگر مانند ایالات متحده آمریکا و بعضی از بخشهای اروپای غربی، استراتژیهای "فشار" (به ویژه فشار از سوی جنبشهای زنان) تاثیر به سزایی جهت افزایش تعداد نمایندگان منتخب زن داشت. به مرور زمان کشاکشهای فمینیست جهت ارتقاء بیشتر نمایندگی و حضور زنان و مشارکت در سیاست مورد توجه سازمانهای اعطا کننده بین المللی و سایر نهادها صورت گرفت و این علاقه به صورت دوره های آموزشی و الگو در اختیار کشورهای جنوب قرار گرفت تا از طریق آن شروع به ترویج برنامه ای جدید تحت عنوان "حکومت خوب" بکنند.

اگر بگویم تمامی پندارها در مورد تاثیر آنها روی خط مشی عامه، سیاست و قدرت دروغ از آب در آمده است، ناسپاسی ناروایی به زنان دلیر و با جرات خواهد بود. ولی تجربه دو دهه گذشته ما را و می دارد تا با چندین واقعیات تلخ و ناراحت کننده روبرو شویم و تصور خود را در مورد تغییر از کانال قدرت سیاسی، از نو طرح کنیم. در زمان حال، نگران کننده ترین پدیده این است که گسترش فرصت زنان در سیاست به طور بسیار موثری توسط احزاب سیاسی، جناح راست و محافظه کاران و برنامه های آنها درک شده و تحت تصرف آنها قرار گرفته است. به عنوان مثال در ایالت متحده آمریکا، در حالیکه دموکراتها به خاطر قرار دادن بیشترین تعداد کاندید زن در کنگره و مجلس سنا به خود می بالند، جمهوری خواهان به طرز سریعی و با سرعت زیادی در حال پر کردن شکاف هستند. اگر چه زنان آمریکایی رای دهنده گان مترقی تری بودند ("شکاف جنسیتی" در مناظره ایالت متحده آمریکا) و مایل به رای دادن به احزاب و کاندیدهای لیبرال تر و ترقی خواه تر هستند، این گرایش به تدریج در حال تغییر است. گروههای بنیادگرای مسیحی، با وابستگی شان با برنامه های سیاسی محافظه کاران، به طور موفقیت آمیزی زنان رای دهنده فقیر، عادی و طبقه متوسط آمریکا را کمر بند انجیل (نام منطقه ای در آمریکا اکثریت ساکنان آن مسیحی هستند) و آمریکای میانه را بسیج کرده اند، کاری که توسط احزاب و جنبشهای ترقی خواه صورت نگرفته است. در حقیقت، در انتخابات سال ۱۳۸۳ ایالت متحده آمریکا، نسبت میزان رای به ال گور در انتخابات سال ۱۳۷۹، زنان کمتری به جان کری از حزب ترقی خواه رای داده بودند. نیروهای محافظه کار زنان و اجتماع عمومی را از طریق شکل دادن مجدد مسائلی چون حق سقط جنین، و تمرکز روی زنان عادی "متوسط" به خود جذب کرده بودند. در حالیکه حزب ترقی خواه از این طبقه غفلت کرده بود و یا سپاس و حق شناسی خود را از داشتن حمایت و پشتیبانی این طبقه از جامعه نشان نداده بود.³

در آسیای جنوبی، بسیج همگانی زنان توسط بنیاد گرایان مذهبی، به انضمام نامزد کردن کاندیدهای سیاسی زن، هراس انگیز است. در هند، ویشا هندو پریشاد، که فردی افراط گرا است، برای زنان جوان هند کمپهای آموزشی خاصی را آغاز کرده است تا آنها به عنوان "محافظان ایمان" عمل کنند. این زنان آموزشهایی نیز در رابطه با نحوه استفاده شمشیر، و سایر اسلحه ها را دریافت می کنند. بنیادگرایان مسلمان در کشورهای همسایه پاکستان و بنگلادش از همین فن بلاغت و سخنوری استفاده کرده و تلاش برای جمع آوری حمایت زنان دارند. سازمان

^۳ به عنوان مثال، جالب بود که زنان آفریقای-آمریکایی تنها و بزرگترین حوزه انتخاباتی مخالف با جنگ عراق بودند و تا کنون توسط هیچ جنبش ترقی خواهی در آمریکا، بعد از دوره حقوق مدنی، بسیج و تجهیز نشده اند.

"تامیل تایگر" در سری لانکا زنان تامیل را برای انگیزه های خود متحد کرده اند و حتی تصویری از "زن جدید" ساخته اند که فرزندان نظامی پرورش می دهد و با از خود گذشتگی آنها را نثار کرده تا برای این نهضت مبارزه کنند.

اجازه دهید نگاهی دقیق تر به مورد هند داشته باشیم و ببینیم که چگونه این اسطوره های جنسیتی را مورد چالش قرار می دهد. اواخر دهه ۱۳۵۹ بود که بنیاد گرایان شروع به سازمان دادن زنان کردند، زمانی که رسانه های گروهی تصاویر هزاران زن هندو در سراسر کشور را نشان می دادند که در حال پیوستن به راه پیمایی هایی هستند که به طور نمادین مواد ساختمانی را به طرف مسجد بابری حمل می کردند. این مسجد کهنی بود که سر انجام توسط انبوهی از بنیادگرایان هندی در سال ۱۳۷۱ ویران شد، ظاهراً به منظور ساخت مجدد معبد رام که علی الظاهر به هنگام ساخت این مسجد ویران شده بود. تصاویر مشارکت زنان در طول شورشهای ضد مسلمانان در سال ۱۳۷۲ در بمبئی مهاجم تر شده بود: صدها زن هندی بمبهای پترولی ساختند و بعد مردانشان آنها را به سوی کلبه های مسلمانان پرتاب می کردند. اگر چه این مرحله از قبل به اوج خود رسیده بود، و می توان آن را در حین وبعد از آزار و کشتار همگانی ضد مسلمان در ایالت گجارات در اوایل سال ۱۳۸۱ احساس کرد. این دوره زمانی بود که هزاران زن هندو از قشر فقیر و متوسط، فعالانه مهاجمان را حمایت کرده، به غارت دکانهای مسلمانان پرداختند، و با تعداد عظیمی از آنها در صف آرابی ها و حرکات دسته جمعی سیاسی که به حمایت رژیم بنیاد گرایی دولت برگزار شده بود، راه پیمایی کردند. قبل از انتخابات سراسری هند در سال ۱۳۸۳، چهار وزیر ارشد زن از ایالات دولتی مختلف هند وجود داشت - بالاترین رقم از زمان استقلال - و همگی آنها عضو حزب حاکم هند و یا ناسیونالیست و یا متحدان نزدیک آنها بودند.

اگر با این باور از این موضوع بگذریم که این پدیده در نتیجه ضمیر ناآگاه صورت گرفته و یا اینکه توسط استفاده ابزاری از زنان منفعل توسط رهبران ستیزه جو و گمراه کننده صورت گرفته، اشتباه بزرگی است. شکست رژیم ناسیونالیست در انتخابات سراسری ۱۳۸۳ با مابه التفاوت بسیار نبود و نباید باعث خشنودی شود. اگر از نزدیک به این موضوع نگاه کنیم، مشارکت زنان در این جنبش ها با منفعل و یا کور بودن فاصله بسیار زیاد دارد. این جنبش ها بیشتر از هر چیز به دلیل نمایندگی و عاملیت فعال آنها بوده است. همانگونه که جایی دیگر استدلال کرده بودیم (دهانراج و دیگران ۱۳۸۱) حقیقت امر این است که جنبشهای بنیادگرا یک فضای سیاسی و رل حقیقی را برای زنان به وجود آورده اند. آنها این امکان را به زنان داده اند که به عنوان فعالان و عاملان واقعی سیاسی وارد صحنه شوند و حس سازنده و شکل دهنده فعالی را برای پروژه های اجتماعی و سیاسی مهم داشته باشند. با کمال تاسف هیچ یک از به اصطلاح نیروهای "ترقی خواه" نتوانستند کاری به این مقیاس انجام بدهند و یا چنین حس مصممی برای دستیابی به اهداف خود داشته باشند - سایر احزاب سیاسی، جنبش کارگری، جنبشهای رادیکال اجتماعی (به انضمام جنبش زنان فمینیست) نیز نتوانستند چنین کاری را انجام بدهند. این جای تاسف است ولی واقعیت دارد که در حال حاضر بنیادگرایان هندی مطلع ترین برنامه را جهت بسیج زنان در برنامه کار خود دارند. و ترقی خواهان به جای اینکه از خواب غفلت بیدار شوند، همچنان به استفاده ابزاری از زنان ادامه داده و از آنان به عنوان ابزارهای مناسب و منفعل، در زمانی که به توده ای از جمعیت معترض و یا فقط حضور فیزیکی آنها نیاز دارند، استفاده می کنند.

در همین حال، هند از داشتن بیش از ۱ میلیون زن منتخب در شوراهای شهر و روستایی خود می بالد، که تقریباً یک چهارم آنان از فقیرترین اجتماعات هستند. ولی این امر بیشتر به خاطر تصویب هفتاد و سومین اصلاحیه قانون اساسی هند است - که به حسب اتفاق، فمینیستهای هند نقش بسیار کمی در آن داشتند. این اصلاحیه تمامی شوراهای محلی را ملزم می کند که ۳۳ درصد تمامی مقام ها را برای زنان اختصاص داده و رزور کنند. چندین رزور برای دالیت (کاست غیر قابل لمس) و مردم طوایفی نیز مد نظر گرفته شده بودند. این کار توسط بروکراتها و حامیان خوش نیت گاندی صورت گرفته بود که توسط دولت هماهنگی می شد و نوعی اداره محلی و تمرکز زدایی را در تصور داشتند که باعث تغییر مناطق روستایی هند خواهد شد. تغییری اجتماعی که می توانست قرنها در حاشیه بودن طبقه دالیت و زنان در هند را کاهش دهد.

استدلال درباره تاثیر این تغییر ساختاری بی سابقه، که از نوع خود بزرگترین مقیاس در جهان است، بسیار معمولی و پیش پا افتاده است. داستانهای غم انگیز فرمانبرداری نمایندگان زن، همگون ساختن آنان و درون

واژگونی از یک طرف و پیش قدمان شادمان این حرکت که هر گونه انتقاد و یا تحلیلی که تحسین برانگیز نیست را رد می کنند، از طرفی دیگر، باعث ایجاد تضاد شده است. هر دوی این استدلالها، نشأت مبتنی بر شواهد گفتاری و یا برداشت های ایدئولوژیکی است نه تحقیقات و پژوهشهای جدی در مورد آنچه واقعا در حال حاضر رخ می دهد. طبعاً مطالعات کمی در مقیاس کلانی وجود دارد، ولی این مطالعات نمی توانند بسیاری از پیچیدگی ها و نکات دقیق و ظریف را مورد پوشش قرار دهند و تجزیه تحلیل کنند. این مطالعات نمی توانند بگویند که این تغییر چه معنایی برای زنان و مردان در قبیله ها و جوامع فقیر دارد، و چگونه با نقشهای جدید خودرابطه برقرار می کنند. همچنین این مطالعات اشاره ای به ماهیت، پویایی و فرهنگ سیاسی مردم عادی نکرده است.

چیزی که در عمل شاهد آن بودیم - که در فیلم دهان راج "احراز مسئولیت" مستند شده است - تصویری پیچیده است که نشان می دهد چگونه روابط قدرتی اجتماعی و جنسیتی مرد سالاری و هم فئودالی/نیمه فئودالی به طور همزمان مورد چالش قرار می گیرند، تغییر پیدا می کنند، تطبیق داده می شوند، و اصلاح می شوند. یک زن کارگر از طبقه کاست که زمینی ندارد به عنوان رئیس شورای روستا انتخاب می شود. شورایی که صاحب خانه زن که از کاست بالاتر است (و یا شوهرش) نیز عضو آن هستند. کاستهای دالیت، طایفوی و سایر کاستهای فقیر و زنان و مردان اقلیت که به عنوان نماینده انتخاب شده اند، مجبور هستند در دامگاه پر خطر مذهب، طبقه، سیاست کاست، شبکه های پشتیبانی و وابستگی ها به مذاکره بپردازند، در حالیکه پایه های اقتصادی و اجتماعی زندگی آنها خارج از شورای روستا دست نخورده باقی مانده است. ما از زنانی خبر داریم که به خاطر انتقاد از بودجه های اقتصادی دستگیر و به زندان انداخته شده اند، مورد ضرب و شتم قرار گرفتند، رشوه دریافت کرده اند و یا فریب داده شدند تا به حمایت برنامه های کاست برتر و یا طبقه شورا بپردازند.

از طرفی دیگر، صدها زن را می شناسیم که به طور شگفت آوری براین شرایط فائق آمدند و توانستند منابع مورد نیاز را به حوزه انتخاباتی خود انتقال بدهند. به طور حتم، بیشتر زنانی که ما با آنها در ارتباط بودیم، به هیچ وجه زنانی دست نشانده و منفعل نبوده اند. این زنان انعطاف پذیری قابل توجهی را نشان می دهند و به کرات سعی می کنند تا از قدرت نمایندگی خود استفاده کنند، به مسئولیتهای خود تحقق ببخشند - از قدرت سیاسی خود استفاده کنند و یا فقط به طور مستقلانه عمل کنند. مشکل در اینجاست که چون اکثریت این زنان بدون هیچ گونه آموزش، مهارت و تجربه سیاسی و ایدئولوژیکی وارد این نهاد ها شده اند - به عنوان مثال عضو هیچ کادر و حزب سیاسی نبوده اند و یا تجربه سیاسی محدودی از مشارکتشان در گروههای خودیاری روستا داشتند - آنها مجبور شدند که این مهارتها را در دشوارترین شرایط و یا هزینه کلانی کسب کرده و یاد بگیرند. ما زنانی را دیده ایم که تمام وقت و انرژی خود را وقف می کنند تا فقط یاد بگیرند که چطور از طریق چنین راه پر پیچ و خم، به هدایت و راهنمایی بپردازند. ولی بسیاری از این زنان قربانی بی تجربگی شان می شوند و در نهایت فاسد و مصحلت آمیز می شوند.

نقص اصلی در این جا است که این زنان به دلیل نبودن گزینه دیگری از مدل های قدرت، در تقلا هستند. همانطور که آن ماری (۶-۵، ۳: ۱۳۸۲) اشاره می کند، تصور و تجربه این زنان از رهبری و به کارگیری قدرت محدود به خانواده، ساختار اقتصادی و اجتماعی کاست-محوری و فئودالی که در آن زندگی می کنند، و تعداد اندکی نهاد های دولتی و غیر دولتی که در زندگی خود با آنها در تعامل بودند، هستند. این نهادها شامل مکتب، مقامات دولتی محلی، و شاید سازمانهای غیر دولتی روستایی و سازمانهای انکشافی هستند. هیچ یک از موارد، مدل سیاست متفاوت با قبل نیستند و چندان کاربران قدرت متبکر و فعالی نیستند. فعالان فمینیست تلاش کرده اند که این گزینش ها و راه چاره رادر چند موقعیت ایجاد کنند - ولی بیشتر اوقات، گروههای زنان به جای حمایت از ایجاد راه چاره، سریعاً رهبران منتخب را متهم به فاسد شدن و رشوه گرفتن از فرهنگ سیاسی غالب می کنند. جدا از نمونه های تجلیل شده - ایندرا گاندی، بی نظیر بوتو، مارگارت تاچر، جایلالیتا و غیره - تعداد رو به افزون "زنان باروت دار" - فمینیستی از آمریکای جنوبی این افراد را با این نام خطاب می کرد - امروز در تمامی سطوح وجود دارند: سرسخت، خشن، مهاجم و بعضی اوقات فاسد. اگر از این موضوع بگذریم و بگوییم که ضمیر مردانه در قالب بدن زن در آمده است، حاکی از ساده لوحی ما خواهد بود. به علاوه در کشوری مانند هند، تعداد بسیار کمی زنان منتخب موفق وجود دارد که بتوان آنها را به عنوان الگو و مربی استفاده کرد.

نتیجه

تجزیه و تحلیل ارائه شده در بالا در مورد دو اسطوره جنسیتی مهمی که در حال عملیات هستند، حاکی از در کار بودن پروژه بزرگتری در هند است - که زنان را به عنوان نوع خاصی از شهروند سیاسی و اقتصادی می سازند و بعد از آنان استفاده می کنند.

از لحاظ اقتصادی، اسطوره استفاده از زنان به عنوان موثرترین عامل فقرزدایی و ایجاد توده ی گروههای خود-یاری زنان، به نظر می رسد که در حال پرورش شکلی از عمل گروهی غیر سیاسی است که به طور کامل هیچ تهدیدی برای ساختار قدرت و نظم سیاسی نیست. این گروهها که مجبور شدند تا تمامی انرژی خود را روی فعالیتهای تولیدی، بازپرداخت وام ها و بقاء فعالیتهای اشتراکی شان متمرکز کنند، به نظر می رسد که از تجهیزات سیاسی وایدئولوژیکی که در اطرافشان در حال عملیات است هیچ اطلاعی ندارند. تجزیه و تحلیل لوسی تی بر در مورد تعبیر و تفسیر مجدد جامعه ی مدنی و شهروندی در شیلی در سالهای دیکتاتوری و بعد از دیکتاتوری، جائیکه استراتژی دوگانه الحاق و منزوی کردن (۲۸۰: ۱۳۷۵) مورد استفاده قرار گرفت، نشان می دهد که نه تنها گروههای خود یاری ابزار سیاست این برنامه بوده اند، بلکه این استراتژی مختص به هند نیست. ما نمی گوییم که برنامه های توانمندی اقتصادی برای زنان در حقیقت باعث ناتوانمند شدن زنان شده و شکستی مطلق است. مدرک و سند کافی برای نشان دادن موفقیت برنامه قرضه های کوچک وجود دارد (مراجعه شود به ۱۳۷۷: ILO). بنا براین ما قصد نداریم که پیروزی-نامه ی دیگری درباره آن بنویسیم. هدف ما برجسته کردن روشی است که از طریق آن این مداخلات طراحی و برای زنانی انتقال داده می شود که باعث ناتوانمندی آنها، استفاده ابزاری از آنها و تحریف کردن آن به طرف به خدمت گرفتن آنها جهت تحقق سایر برنامه ها استفاده می شود.

از لحاظ سیاسی، به جای دیدن زنانی که در حال تغییر و دگرگونی سیاست هستند، شواهد و مدارک دال بر عکس این موضوع است. چیزی که بسیار آزار دهنده است شیوه ای است که احزاب بنیادگرا مشارکت سیاسی زنان را پرورش دادند تا برنامه های شان را از آن طریق پیش ببرند. در سطح مردم عادی، ما شاهد دو نوع سیستم استفاده ابزاری و نادیده گرفتن زنان نماینده منتخب به طرق مختلف هستیم، درست به همان شیوه ای که در سایر نقاط جهان رخ می دهد (کونتز و حسن ۱۳۸۲). همانگونه که شخص تحلیل گری به این موضوع اشاره کرده است، سیستم نمایندگی که از طریق کسب مقام انتخاباتی به زنان "قدرت" و توانایی می دهد، به یک "قدرت" واقعی مبدل نشده است (ویجای لاک شمی و چندرا سخار ۱۳۸۰). واضح است که این اسطوره ها در مورد ظرفیت زنان برای تغییر دگرگونی سیاست و قدرت عامه، محور اصلی در همه این روندها بوده است. به طور آشکارا ما مدلهای کنونی قدرت و سیاست که زنان را نادیده گرفته و یا مغلوب می کنند را ناچیز انگاشتیم و یابینکه چگونه این مدلها زنان را مجبور کرده تا اهداف خود را طریق صلاح و منافع احزاب مصالح کنند را درک نکردیم.

ما نتوانستیم متوجه شویم که این امکان وجود دارد که زنان طرفدار ایدئولوژیهای استبدادی، زن ستیزانه، نژاد پرست، نخبه سالار و بنیادگرا باشند. بنابر این، اگر ما بسیج زنان را توسط برنامه های بنیادگرایان، شکل غیر سیاسی کارهای اشتراکی که توسط برنامه های دولتی قرضه های کوچک فعالیت می کنند، و تخریب عاملیت زنان منتخب در شوراهای روستا را با هم ترکیب کنیم نتیجه حاصله ساخت مشکل ساز و محدود شهروند زن خواهد بود. ساختی که باید به طور جدی تجزیه و تحلیل شده، مورد چالش قرار گرفته و از نو ساخته شود.

ولی این خود یک لحظه آموزشی مهمی برای فمینیستها است. حقیقتا ما در حال پیوستگی و الحاق تاریخی هستیم که نادیده گرفتن انتقادات فمینیستها و یکی شدن استراتژیهای فمینیستی مارا وادار می کند که تجزیه و تحلیلها و شیوه های کار خود را از نو طرح کنیم. این کار بدون مطالعه دقیق چیزی که بر زنان در عمل رخ می دهد، امکان پذیر نیست. استفاده از لنزهای اسطوره های جنسیتی به ما کمک می کند که به طور عمیق، روند های بنیادگرایی بازسازی قدرت و سیاست بیشتری که در جریان است به همراه راههایی که از طریق آن مردسالاری طغیانگر، اقتصاد نئولیبرال و بنیادگرایی به ترکیب و ساخت نوع جدید شهروند زن است، را آشکار کنیم و از زیر خاک بیرون بیاوریم. هم اکنون چالش پیش رو این است که روشهایی دقیق و با توجه به موقعیت را پیش برده که از طریق آن بتوان با این نیروهای سخت روبرو شده و آنها را در بر بگیریم.